



پیانوی گمشده

و چند قصه‌ی موسیقایی دیگر

لودیا هاون شيله

گلناز جواهری



Hauenschild, Lydia هاون شیلد، لودیا، ۱۹۵۷ -
 پیانوی گمشده و چند قصه موسیقایی پرماجرا/ لودیا هاون شیلد،
 ترجمه گلناز جواهری. -- تهران: تصنیف، ۱۳۸۴.
 ۶۷ ص.

ISBN 964-7975-05-8
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا،
 عنوان اصلی:
**Das verschwundene Klavier und andere spannende
 Musik geschichten**

۱. داستانهای آلمانی -- قرن ۲۰. الف. جواهری، گلناز، مترجم.
 ب. عنوان.
 پ ۹/ ۲۸۸۶ - PZ ۳ / ۸۳۳ / ۹۲ [ج]
 ۱۳۸۴
 کتابخانه ملی ایران ۴۷۳۱۴-۸۴م



نشر تصنیف با همکاری آموزشگاه موسیقی هم آوازن

نشر تصنیف: خیابان بهارستان - جنب بیمارستان طرفه - شماره ۱۴۲

تلفن: ۷۷۵۳۵۸۳۴ - ۷۷۵۳۶۵۷۱ - ۷۷۶۴۷۱۴۲

آموزشگاه موسیقی هم آوازن تلفن: ۷۷۵۳۲۹۷۳ - ۷۷۵۱۳۷۱۵

حروف‌نگار: روشنگر شاه‌محمدی صفحه‌آرایی، اجرا و نظارت: هامان قدسی

چاپ اول: ۱۳۸۵ چاپ: شفق لیتوگرافی: مهرگستر صحافی: مجید

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

پخش اورنگ

کلیه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ می‌باشد.

فهرست

۷	۱. روز انتخاب ساز
۱۴	۲. آرایلا وُندرلِش
۱۹	۳. فلوت سحرآمیز
۲۸	۴. ماجرای سازدهنی
۳۴	۵. با این همه سر و صدا چه کنیم؟
۴۲	۶. سنگ زوووم
۵۰	۷. تأثیر فلوت
۵۹	۸. پیانوی گمشده



روز انتخاب ساز

ریکه در حالی که با عجله، آخرین تکه‌ی نانِ گردویی‌اش را گاز می‌زد، جویده جویده، گفت: «تموم شد! حالا بریم.»

پدرش در حال خواندنِ روزنامه غری زد و گفت: «تخم جن، آرام‌تر، اول لقمه‌ات را خوب بجو!»

ریکه لقمه را جوید و قورت داد.

مادر ریکه در حالی که پوست تخم مرغش را می‌کند گفت: «هنوز یک ساعتی به بلز شدن کلاس مانده!»

ریکه با خودش فکر کرد این همه تأخیر پدر و مادرش آن‌هم در چنین روزی دیوانه‌کننده است. او تمام هفته را منتظر امروز بود و شاید به همین دلیل بود که از جا پرید و شروع به ورجه وورجه در اتاق کرد.

مادر برایش توضیح داده بود که مدرسه موسیقی با کلاس و درس معمولی متفاوت است. آنجا به جای نوشتن و تمرین جمع و تفریق یاد می‌گیرد چه‌طور ساز بزند. شاید پیانو یا گیتار. حتماً گیتار.

ریکه با خودش فکر کرد: «گیتار عالی!»

آرزوی او داشتن گیتاری مانند گیتار دوستش لِنَا بود. بارها برای پدر و مادرش از لِنَا گفته بود. لِنَا می‌توانست آهنگ‌های زیادی بزند و از همه مهم‌تر با آنها بخواند. ریکه هم خیلی دوست داشت آواز بخواند.

او همان‌طور که با خوشحالی در اتاق می‌چرخید فریاد زد: «به زودی یاد می‌گیرم گیتار بزنم! به زودی یاد می‌گیرم گیتار بزنم!»

پدرش گفت: «حالا تا ببینم، بهتره سازهای دیگه را هم ببینی، بعد انتخاب کنی. قبول؟»

مادر ادامه داد: «شاید از ساز دیگه‌ای خوشت بیاد. به همین دلیل امروز مجازید همه‌ی سازها را امتحان کنید. تو هنوز خیلی از سازها را نمی‌شناسی.»

ریکه، از بس چرخید سرگیجه گرفت. خودش را روی کاناپه‌ای انداخت و به فکر فرو رفت. واقعاً خیلی از سازها را نمی‌شناسم. پیانو حتماً، فلوت و گیتار بعد هم ویلن. اما سازهای دیگه چی؟

راستی، اسم آن ساز طلایی‌رنگی که مردان لباس فرم پوشیده در بازار مکاره‌ی سال نو توش فوت می‌کنند چیه؟

ت؟ ترو؟ ترومبون. آنچنان صدای وحشتناکی داشت که پدر کلاهش را تا روی گوشها پایین کشیده بود.

ریکه لبخندی زد و گفت: «پدر؟»

پدر غرید: «هوم؟»

«می‌شه ترومبون زدن یاد بگیرم؟»

پدر چنان وحشت‌زده شد که نزدیک بود آخرین تکه‌ی نان در گلویش گیر کند. گفت: «خدا به دادمان برسد.»

مادر خندید و گفت: «دنبال چیزی بگرد که دوستش داشته باشی، حتی اگر ترومبون باشد.»

بعد از آن پدر و مادر ریکه دوچرخه‌هایشان را از گاراژ آوردند و به راه افتادند. مدرسه‌ی موسیقی پر از بچه‌هایی بود که هیجان‌زده از اتاقی به اتاق دیگر می‌رفتند. واقعاً اتاق‌های زیادی برای سر زدن بود. ریکه پلاکارد رنگی بزرگی



را خواند: «روز انتخاب ساز»
پدر پرسید: «دوست داری از کجا شروع کنی؟»
ریکه گفت: «نمی دانم!»
در همین موقع، مادر ریکه را به طرف اتاقی کشید که روی درش نوشته شده بود «پیانو».
اما ریکه در اتاق پیانویی ندید فقط گروهی از بچه‌ها و بزرگترها را دید که به هم فشار می‌آوردند و صدای پیانو را شنید.
ریکه غرغرکنان گفت: «باید اینجا توی صف بایستیم، من که اصلاً نمی‌خوام پیانو...» مادر حرفش را قطع کرد: «آره باید بایستی! پیانو

زدن خیلی لذت‌بخشه، خواهی دید.» اما فعلاً ریکه فقط بچه‌هایی را می‌دید که پشت سر هم ایستاده و منتظر امتحان کردن بودند. بالاخره نوبت به ریکه رسید که نشست و به کلاویه‌های پیانو خیره شد. مادر با عجله گفت: «امتحان کن دیگه!»

معلم اضافه کرد: «آره، بدون ترس بزن.»
و پدر با لبخند گفت: «تا به حال پیش نیامده پیانو کسی را گاز بگیره.»
ریکه چند تا کلاویه را به صدا در آورد.
مادر با خوشحالی زیاد گفت: «چه قدر خوب! وقتی بچه بودم خیلی دوست



نش تصنف



مرکز موسیقی بتهوون شیراز